

خارج اصول روز دوشنبه ۲۸ آبان ۱۳۸۶ شمسی استاد مروّجی دامت برکاته قم
برای معتزله برای اثبات تفویض دلیلی نقل کرده اند که خلاصه آن دلیل این است ما قبول داریم که
موجودات ممکن هستند انسان ممکن است ممکن الذات هستند منتهی می گویند ممکنات در حدوث علت
می خواهند در بقاء علت نمی خواهند دلیلی نداریم که برهانی نیاز است که این در بقاء هم نیاز به موثر
دارد اگر به خواهیم شاخ برگ به حرف های آن ها به دهیم فرض کنید یک پدر و مادر تصمیم به
گیرند بچه درست کنند به اذن خدا و نقش دارند اگر می خواستند می توانستند منشاء انسان درست نه
کنند ولی بعد از منعقد شد دیگر به آن ها مربوط نیست بچه به ماند ولی پدر و مادر به میرد، بنا که
خانه می سازد بعد در ساختن موثر بوده اگر نه بود ساخته نمی شد ولی بانی و حدوث موثر بوده بقاء به
دست او نه بوده می گویند: ما مثل مرده شور بهشت و جهنم کاری نه داریم، یک ماشین می سازند در
کارخانه، بعد سازنده به ماند، به میرد، ماشین هست و بقیه ... قس علی ذالک باب فعلله و تفعلله
خلاصه حرف برهان این ها این است که معلولات در حدوث نیاز به علت دارند در بقاء نیاز به علت
ندارند، از این قانون معلول های خدا مستثنی نیستند ما همه موجودات وقتی خلق کرد خدا خدا تمام
شد این که خلق کرده روی پای خود هست این خلاصه حرف های این ها به نقل از محاضرات آقای
خوئی

پاسخ به طلبه: علت ناقصه که نمی تواند ایجاد کند تولید نسلی که عرض کردیم هزاران چیز دست به
دست هم به دهند تا تولید شوند یکی از آن ها پدر و مادر است می گویند همین علت تامه وقتی کارش
تمام و ایجاد شد در ابقاء نیاز ندارد در احداث نیاز دارد علت ناقصه که ایجاد نمی کند که

جوابی که دادند که آقای خوئی جواب داده و درست هم هست با مختصر اضافه که بعد عرض می‌کنم این ممکنات که می‌گویید در وجود و حدوث نیاز به علت دارند و در بقاء مستغنی از علت و موثر هستند دو قسم است یا افعال اختیاری یا موجودات تکوینی

انسان حرف می‌زند فعل اختیاری متکلم است راه رفتن، نشستن، همه افعال اختیاری انسان است بحث افعال اختیاری که از فاعل صادر می‌شوند که در اصل ایجاد نیاز به علت دارند و بقاء نیاز به علت نیستند خوب مثل چرخ که انسان هل بدهد خودش می‌رود به‌گوییم حرف هم این گونه است وقتی حرف ایجاد شد دیگه همینطور می‌آید یک ساعت و دو ساعت انجام می‌شود راه رفتن اول اش مستند به فاعل است بقیه اش خودش می‌رود یک قسم هم موجودات تکوینی اصل خلقت با خدا بوده می‌گویید بقاء ربطی به خدا ندارد یا بحث خلقت بشر نه افعال بشر خود بشر را خدا خلق کرده یا مصنوعات ای که انسان خلق می‌کند که بانی درست کرده ولی می‌گویید در بقاء نیازی ندارند

اما قسم اول افعال اختیاری جواب واضح که همان طوری که حدوث نیاز دارد در بقاء هم نیاز دارند به فاعل نه این که راه خود را ادامه می‌دهد اول مستند به فاعل بعد خودش همین طور راه می‌رود، نه، کسی که حرف می‌زند هر وقت به خواهد ساکت می‌شود مثل اصل حدوث ابقا نیز به فاعل احتیاج دارد، فاعل که هستی را درست کرده هر وقت به خواهد ساکت می‌شود اصل حدوث نیاز به فاعل داشت ابقاء او نیز نیاز دارد به فاعل و چیز واضحی است چون هر وقت به خواهد قطع می‌شود مفعول آن است او ایجاد کرده تا وقتی به خواهد ادامه می‌دهد وقتی نه خواهد فعل را ادامه نمی‌دهد خلقت به معنای مصدري نه مخلوق به خواهد خلق می‌کند، به خواهد خلق نمی‌کند، نمی‌شود نیاز به

علت ندارد در بقاء نمی شود

قسم دوم موجودات تکوینی مشکل است و شبهه پیش می آید که اصل وجود علت می خواسته و بقاء مستغنی از علت است، این موجودات قبول دارید که ممکن بالذات است آن ها معتزله اشاعره همه قبول داریم واجب الوجود بالذات ذات مقدس پروردگار است ممکن است واجب بالغیر باشند ولی از نظر ذاتی ممکن است همین که ممکن بالذات است اصلاً در نهاد این خوابیده که نیاز به غیر دارد، ممکن وجوده ممکن عدمه ممکن بالذات یعنی در اصل وجود موثر می خواست در ادامه نیاز موثر دارد، اگر قطع شود صورت به هم می خورد اصلاً مقتضی امکان این است در کمون این شیء ممکن بالذات این است که من موثر می خواهم تا او نه باشد نمی توانم ادامه دهم، شبیه این که اگر کسی، کسی را نماینده خود می کند نیابت تام الاختیار داد و حق امضاء داد هر کار به کنی، کار، کار من است شبیه آن حرف امام در روایت نسبت زکریا بن آدم ظاهراً که: هر چه به گوید از من می گوید هر چه روایت کند درست است دروغ نمی گوید البته در بحث تعارض اخبار باید این را بحث کنیم این جا این نماینده تام الاختیار است ولی هر لحظه ی ناصب، موکل ولی اصلی به خواهد جلوی این را می گیرد همان طور که در اصل نیابت وابسته به آن است، بقاء و عنوان نیابت نیز به اراده او است به خواهد می گیرد، نه این که موجودات فقط خدا خلق کرده بعد آزاد است در بقاء هم همانطور است وابسته به واجب بالذات در بقاء هم نیاز دارند به واجب بالذات اصلاً مقتضی علت و معلول این است، نمی شه که علت تا زمانی بوده دیگر نیستند هر وقت علت نبود معلول هم نیست به تأثر زماناً به هم ارتباط دارند پیچیده هستند می گویند التأثير زماناً من چند لغت دیدم که تأثر اصلاً ندارند اثر دارد ثلاثی

مجرد و مزید فیه غیر تفاعل داریم ائتثار داریم ولی لغت تأثر ندیدم در لغت جدید هم ننوشته شاید این باشد به ماده ریشه اثر می خورد علت معلول با هم تأثر زمانی دارند یعنی هم عصر یعنی به هم گره خورده این غیرآثر است شما خوانده اید که فرق مفاعله و تفاعل این است که باب مفاعله طرفینی است یک طرف می زند یکی می خورد تفاعل زد و خورد است هم ضارب هم مضروب اند علت و معلول در وجود آنقدر به هم پیوسته هستند از هم جدا نمی شوند با هم گره خورده اند یک طرف گره را باز کنی طرف دوم دیگر چیزی نیست خلاصه علت و معلول تعائر زمانی دارند و امکان ندارد معلول بدون علت باشد ان قلت: وجدان مقدم است یا برهان، وجدان مقدم است چیزی وجدانی دیدیم برهان خلافش بود برهان اشکال دارد، برهان اگر برهان درست باشد خطا نیست اگر وجداناً جور دیگری است برهان جایی اش خراب است، به صورت برهان است، می گویند فخر رازی لب آب نشسته بود با ۴۰ دلیل ثابت کرد آب نیست بعد از این که با ۴۰ دلیل ثابت کرد مشتی آب ریخت توی صورت شان گفت ولی ببینید وجداناً آب هست صورت شما تر شد و صورت شما خنک شد پس این دلیل ها باطل بودند بعضی ما برخورد می کنیم به اموری برهان قابل جواب نیست ولی وجداناً قابل قبول نیست معلوم می شود برهان جایی اش می لنگد مغالطه است ان قلت: می خواهد می گوید وجداناً ما خلاف این می بینیم مگر در خارج نیست کارخانه را می سازد بعد می رود دنبال کارش، این کارخانه هست تا عمرش است وجود دارد مهندس به میرد کسی که هواپیما را ساخته، در ساخت علت بوده ولی وجداناً بقاء بستگی به او ندارد، پس معلوم می شود علت و معلوم تأثر زمانی دارند قابل قبول نیست این خلاصه ان قلت بود

خدای تعالی علت العلل است اگر خدای تعالی اراده اش تعلق نه گیرد نمی تواند به سازد

ما جزء اخیر علت هستیم خدا همه زمینه ها را آماده کرده عقل داده و شعور داده که اگر این کارها را به کنیم این نتیجه گرفته می شود علت که می گوئیم ، علت تامه را می گوئیم جزء علت هم برود علت تامه رفته مرکب یتتفی به انتفاء احد اجزاء پدر فوت کند علت تامه رفته ان قلت می گوید کارخانه را بشر ساخته جزء علت بوده و مؤثر بوده اند تا سرحد وجود است بعد وجود پیدا کرده تمام شد ، خود خدا تعالی نباشد العیاذ بالله، هست دیگر مصنوعات هست مصنوعات بشر که جزء علت است و اگر اراده نمی کرد نمی ساخت ، وجداناً در خارج این جور است معلول باقی و جزء علت رفته که کانه کل از بین رفته اساس تأثر از بین می رود تأثر علت و معلول ، ینهدم اساس التأثر زماناً بین علت و المعلول مغالطه است برهان نیست

جواب این است که در این اشکال یک مغالطه شده است که اگر روشن شد اشکال از بین می رود کسی که هواپیما می سازد معلول سازنده هواپیما چی است؟ فعل اختیاری چیست ؟ آهن را جفت می کند سیمی را در جای خاصی قرار می دهد در واقع ترکیب می کند ، که وقتی اجزاء به هم ترکیب پیدا کردند و همه شرایط را داشتند می تواند حرکت کند معلول افعال وابسته به خودش است کاری کند معلول اوست یک لحظه دست بردارد نیستند دیگر ، معلول او بقاء هواپیما نیست از اختیار او خارج است اصل ترکیب شیء با تجربه ای که دارد اگر چند چیز را ترکیب کند و این شرائط را مهیا کند این اثر را دارد پرواز کند تا این جا مصنوع او است تا این جا هر لحظه دست بردارد کار می خوابد ولی چقدر به ماند ۵۰ سال ۱۰۰ سال این معلول او نیست بقاء هواپیما خدا تعالی آهن را خلق

کرده ۵۰ سال عمر کند آن معلول چیز دیگری است خودش عمر طبیعی دارد چقدر عمر می کند معلول سازنده نیست نه معلول سازنده ، هر کدام معلول علتی است این که این ها را ترکیب کنیم هر وقت دست بردارد و تکمیل نکند از کار می افتد چقدر عمر کند علت اش او نیست ، علت اش خداست خدا به او این استعداد را داده ، مثلاً فرض کنید یک بنا یک دیوار بسازد با بتون آرمه دیوار را هم محکم ببرد بالا دیوار ۱۰۰ سال عمر می کند این بنا ریزه کاری بخرج ندهد ولو به همان اندازه زحمت به کشد عمرش ده سال می شود این ۱۰ یا ۱۰۰ عمر این مربوط به چیز دیگری است استعداد ذاتی موجود چقدر است که خدا داده به سازنده مربوط نیست دست از کار برداشت معلول از بین رفت این معلول چیز دیگری است نه سازنده ، مثلاً پدری که ، مادری که ، بچه را تولید می کند منشأ یک آدم باشند تا این اندازه کار آن هاست ولی بعد از این که در جای خود قرار گرفتند ، طبق استعداد خودش که خدا مقدر کرده پرورش می یابد ، یا دانه گندم که کشاورز می برد می پاشد زیر خاک معلول اوست هر وقت دست بردارد کار می خوابد ولی بعد گندم شود ۷۰ تا شود معلول علت دیگری است بقاءش معلول علت دیگری است اگر آن علل و عوامل باشند صد سال پنجاه سال عمر خواهد کرد مربوط به پدر و مادر نیست و آن علت نه باشد آن ها هم نیستند این استعداد را به این موجودات خدا داده این را آقای خوئی نه گفته تا این جا به جز تکه ای که عرض می کنیم از آقای خوئی بود

طلبه: توپ را شوت کند نمی شود گفت حرکت این توپ علت اش هم ضربه شخص زده و ضربه تمام شده و حرکت ادامه دارد

استاد: در این توپ خدا استعدادی داده و نیرویی داده که وقتی یک لگد به زند ۲ کم می رود اگر

لگد را توپ پلاستیکی بزند آن قدر نمی رود چون استعدادی دارد که ۲ کم می رود با ضربه به توپ پلاستیکی با ضربه به غیر توپ مثل پلاستیک شیر ۱۰ متر می رود « خیلی کم می رود» با همان ضربه به استعداد خوب شیء برمی گردد

طلبه: استعداد جزء علت ولی ضربه این هم جزء علت است

استاد: بقاء همان انرژی است حدوث است بقاء همان است

این استعداد ها را به علت و معلول خدا داد و لذا هر وقت استعداد را به گیرد تمام می شود مثال آن مساله آتش ابراهیم علیه السلام ، آتش را محرقه خلق کرده استعداد سوزاندن داده علت است واقعاً ولی همین ی که خدا به اش استعداد داده هر وقت هم به خواهد می گیرد با امری که به آتش کرد تمام شد همین آتش نمی سوزاند اگر در بقاء نیاز به موثر ندارد به اختیار خودش است خدا نباید به گیرد ، خدا آب دریا برای حضرت موسی، آب دارد می رود جریان دارد، آب قطع می شود، معبر باز می شود این ها رفتند لشکر فرعون غرق می شود خود این استعداد را خدا داده و بقاءش هم در دست خداست همان خدایی که به آتش نیرو داد که به سوزاند در این جا همین آتش سرد برداً و سلاماً ، اگر من دست ببرم می سوزاند او را نمی سازد محرقه را خدا گرفته، نمی گوید ابراهیم نسوز، که نیروی حفاظتی در ابراهیم خلق شود ، نیروی محترقه آتش را گرفته پس معلوم می شود در بقاء و وجود وابسته به خداست زمین، آفتاب، بشر هر وقت خدا اراده کند نیست، بشر را هر آنی خدا به خواهد نیست خلاصه حرف معتزله و جواب اش فردا بحث جبر اشاعره را مطرح می کنیم

تالار انجمن‌های گفتگوی تخصصی دروس حوزه‌های علمیّه <http://1zokr.com>

تالار انجمن‌های گفتگوی تخصصی دروس حوزه‌های علمیّه

<http://1zokr.com>

• Copyright © 1Zokr.Com

تمام حقوق محفوظ است، نقل تمام یا بخشی از مطالب حتّاً با ذکر نام منبع، ممنوع و محدود است